



۲۰۱۸/۱۰/۲۵



دوکتور محمد اکبر یوسفی

ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت سی و سه)

یادداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاريخ ۱۵ دسمبر ۲۰۱۱، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاپیی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است

چه کسی می تواند که مشخصات و مرزهای اصطلاح «وطن دوست»، «وطن پرست»، «ترقی خواه» و غیره و غیره را دقیق تشخیص نماید، در صورتی که، قدم های عملی برداشته شده را، اقلأ در راه، انکشاف اقتصادی، در نظر نگیرد. می دانیم که فقط از طریق در پیش گرفتن طرق بهتر و جدید تر وسایل تولید و پایه گذاری مناسبات عادلانه تولیدی و تعلیم عامه و پرورش نیروی جدید کار انسانی، «چانس» مساوی برای هر فرد، در جهت رفاه اجتماعی ممکن شده می تواند. چنین ارزش های اقتصادی - اجتماعی باید در صدر همه مسایل در ریشه و عمق جامعه در زمان زمامداری یک پادشاه و یا هر زمام دار دیگر، برجسته نشان داده شده بتواند. توجه به این ارزش ها و شاخص ها می تواند ستون فقرات پروسه «ملت سازی» را تشکیل دهد. هدف اصلی باید در سوق اجتماع بسوی زندگی متمدن و تقویت افکار و انگیزه های خلاق انسان ها فعال و علاقمند به نوآوری، و جهش بسوی "تجدد" (مدرنیزیشن) تعیین شده باشد. اجتماع انسانی باید با افراد عضو آن، به آن نورم ها و مقرراتی را که متضمن نظم و تأمین امنیت و برقراری صلح باشد، وفاداری نشان دهد. مهم این نیست که آیا ترکیب اجتماعی و "ایتنی" آن، با کدام تعریف جوامع اروپائی که بر خود، مفهوم "ملت" را مهر زده اند، مطابقت دارد و یا، نه. توافق اجتماع در یک قلمروم بر قوانین مهم است، که بر همه اعضای آن، یکسان عملی گردد.

در مطابقت باعنوان این مطلب، هدف نویسنده این بوده و هست، تا دیده شود که روحیه ملی بمعنی «مُدرن» کلمه، درموجودیت شرایط معین یا سطح معین از انکشاف تولیدی، یعنی «بورژوازی» قدرتمند در اروپا بوجود آمده است، در جوامع دیگر نظیر افغانستان چگونه احیاء شده و یا احیاء شده خواهد توانست. از آنجائی که همین پروسه در اروپای غربی، انگلستان و شمال امریکا، منشاء اولی و اصلی خود را می یابد، و در آن قلمروها «شاهی مطلقه» کاملاً ریشه کن گردیده، درین پروسه رژیم های شاهی «مشروطه» و یا «جمهوری» جانشین رژیم های قدیمی گردیده اند، پس وقتی ناگزیر از مراحل نام برده می شود، که احتمالاً با زمان سلطنت پادشاهان، عمدتاً پادشاهان «مطلقه»، مطابقت داشته باشد، هدف اینجانب این نیست که به آن رژیم ها، «مهر ملی» بمعنی «مدرن» کلمه کوبیده باشم. اینرا

هم می دانم که «سلطنت طلبان» امروز ممکن همه گذشته ها را «ملی» بدانند، که درینباره مناقشه ای را آغاز نمی نمایم. با مطالعه دقیق از تعاریف مختلف، درک بیشتر اینجانب در تأیید از موضعگیری «مدرنیست ها» است که «ملت» و «ملت گرایی» را پدیده کهنه تر از انقلاب فرانسه نمی دانند. بعضی ها خیلی بعدتر از آن تشخیص نموده اند. تعاریف متعدد، در قسمت های قبلی به نشر رسیده است.

حال بر می گردیم به دوران امیر عبدالرحمن خان، طوری که در بالا ذکر شده است، بحران داخلی و حضور قوای اشغالگر برتانوی، مدت زیادی دست و پای امیر را با موانع روبرو ساخته بود. این وضع را از کتاب «گریگوریان» بوضاحت می توان درک نمود: امیر خود را حامی اسلام و مرد میدان آزاد کننده خاک افغان ها از تسلط «کفار و خارجیان» اعلام داشت. امیر بطور مؤثر از موضوع تجاوز حتمی خارجی استفاده نموده، بر نیازمندی وحدت ملی در جامعه مذهب تأکید ورزید. در یک اعلامیه شاهانه که در سال ۱۸۸۷م صادر گردید، او از افغان ها خواست تا بر احساس عزت، وقار و بزرگی ملی، احساس و عقیده مذهبی، وطن دوستی، بیم از بیگانه، میزول داشتن توجه به خطر روس - انگلیس، موضوع نفاق خود شان توجه نمایند. درین اعلامیه موضوعات تنفر و انزجار و اهانت درحاشیه تذکر رفته است «(گریگوریان، صفحه ۱۳۰، ۱۹۶۹م، کلیفورنیا).

قابل یاد آوری است که فاصله های زیاد سرحدی کشور، به عنوان مثال در شمال، خصوصاً در ساحات سلسله کوه ها، در زمانی بین روس و انگلیس علامه گذاری گردیده است، که افغانستان در همان وقته محروم از استقلال در سیاست خارجی خود بوده است. "انگلیس" در آنزمان طرف معامله با "روس" بوده است. جالب است که امیر ازین خطر بصراحت نام می برده است. ازضدیت خود با "انگلیس و روس" وسیعاً تذکر می داده است. مؤلف همین کتاب تذکر می دهد که با وجود پخش احساس ضد خارجی در داخل کشورش، امیر عبدالرحمن خان، بطور مؤفانانه مذاکرات را با حکومت برتانوی در هند، انجام داد. در همین راپور از دریافت اسلحه و مهمات و همچنان کمک پولی تذکر بعمل آمده است. «تنها در سال ۱۸۸۰م - ۱۸۸۱م مبلغ ۳/۶۱۵/۰۰۹ روپیه هندی دریافت داشته است. برتانیه نیز متعهد گردیده بود تا به حجم ۱/۲۰۰/۰۰۰ «سبسایدی» (تقوی) در اختیار قرار دهد، تا بتواند معاشات عساکر خود را بپردازد. در نزدیکی سال ۱۸۸۹م حکومت برتانوی هند بتعداد ۷۴ میل توپ، ۲۵۰۰۰ تفنگ (Breech-Loading) و ۱۱/۵۰۰ تفنگ (Muzzle-loading) و میلیون ها فیر مرمی سپرده است.» (همانجا صفحه ۱۳۱)

اما وقتی به اقدامات متنوع این پادشاه می نگریم، نه بمفهوم «سایه خدا»، بلکه بحیث یک زمامدار یا با قدرت ای که اجراءات او جوانب مثبت و منفی داشته می تواند، که اگر قضاوت روی آن، بدون مطالعه دقیق و ارایه اسناد و مدارک معتبر، عملی گردد، بدون مسئولیت، خواهد بود. برای درک حد اقل بعضی از موانع که در کار آنزمان، پادشاه صورت گرفته است، به رویداد های ذیل نظر می اندازیم:

در رساله ای که در سال ۱۹۱۰م بقول مؤلف، تحریر و ترتیب آن خاتمه یافته است و برای بار اول، در سال ۱۹۱۱م به چاپ رسیده است، گزارش نظامی را از هزاره جات و نقاط مرکزی افغانستان هم در بر داشته است، که در وسط نیمه دوم قرن نوزده تهیه شده است. درین سند از چشم دید ها و گواهی های تلخی نیز تذکر بعمل آمده است.

در همین گزارش همچنان آمده است که، همه اعمال فوق را هزاره های محمد خواجه و چهار دسته انجام داده اند در رابطه با قوم جاغوری، می نویسد که در زمان قبل از رسیدن قوای فرقه «سر دونالد ستیوارت» (Sir Donald

Stewart's Division)، هیچ نوع سهم در جنگ علیه افغان ها نداشته اند. سرکرده آن از هواداران امیر شیرعلی خان بوده است. در تحت همچو شرایط بوده است که انگلیس توانست، امیر شیر علی خان را به عقب نشینی و شکست روبرو سازد.

هزاره های جغتو بقول همین منبع، به فرقه «سر دونالد ستیوارت» کمک های وسیع نموده اند. همین منبع از همکاری های همه جانبه رجب علی خان، سرکرده این قوم تذکر می دهد. همین عوامل و بی ثباتی های داخلی و کشیدگی ها که به همبستگی ملی و اجتماعی صدمات سنگین وارد می آورده است، در از دست دادن قلمرو های افغانستان که به مراحل مختلف صورت پذیرفته است، بدون اثرات منفی نبوده است. این پروسه با انکشافات اروپا از ریشه تفاوت داشته است.

درین مرحله در سراسر افغانستان، تمام گروپ های اجتماعی و «اینتی» مشغول تربیت حیوانات «کوچک»، عمدتاً بز و گوسفند و به پیمانه محدودتر، گاو، اسب و شتر و یا مشغول کشت و زراعت و باغداری، با وسایل ابتدایی بوده اند. در چنین شرایط دول سلطنتی ضعیف، ویا با جریانات و سرکشی ها و عدم پرداخت مالیات روبرو می گردیده اند، طبیعتاً در پروسه رشد نظام دولتی اثرات نا گوار و ترمز دهنده داشته است. در چنین مرحله و متکی بر همچو ضعف اقتصادی و عقبمانی های مزمن، نمی توان از ملت بمفهوم درست یاد نمود، که در اروپا از آن، تعبیر داشته اند.

«وارتان گریگوریان» در کتاب خود می نویسد، که: «امیر یک نوعی از حکومت مشروطه را تشکیل داد. او مجلس عمومی ای را از سه کتگوری نمایندگان چون: سردارها (از اشراف یا «ارستوکرات ها»، سران اعضای خانواده سلطنتی یا قبیله)، خوانین ملکی (، متنفذین محل (Commoners)، عمدتاً خوانین و یا ملاکین زمین) و ملاها (نمایندگان مذهبی)، تشکیل نمود. تعیین اعضای این چنین مجلس که هیچگونه قدرت اجرایی و قانونگذاری نداشته است، به امضای پادشاه صورت می گرفت. او هیچگاه در فکر آن نبوده است که قدرت را با این تشکل تقسیم نماید....» (صفحه ۱۳۴، «پدیدار شدن افغانستان مدرن»، «وارتان گریگوریان»، کلیفورنیا، ۱۹۶۹م)

وقتی به مرحله انکشافی «دولت های ملی» در اروپا مقایسه نمائیم، در اروپا همچو حلقات، قدرت را تقریباً از دست داده بودند، دهقانان یا مزدوران روی زمین ملاکین دهات و محلات در پروسه صنعت بطور روز افزون آزاد گردیده، در شهرها، به اتباع جدید مساوی الحقوق و صاحب اراده یا شهروندان مبدل گردیده بودند. وضع مسلط در افغانستان، از آن مرحله انکشافی، خیلی فاصله داشته است.

«وارتان گریگوریان» در کتابش تحت عنوان «ظهور افغانستان مدرن»، سیاست ریفرم و تجدید سالهای ۱۸۸۰م الی ۱۹۴۶م، می نویسد که نخستین «ریفرم های» بزرگ در افغانستان، بعد از سال ۱۸۸۰م آغاز یافته است. موصوف که از امیر عبدالرحمن خان به عنوان «امیر آهنین» از منابع دیگر نقل قول می نماید، تذکر می دهد که زمانی بر تخت و تاج نشست که کشور در نتیجه جنگ ها و اشغال خارجی تضعیف گردیده بود. اوضاع را با ذکر قیام های اقوام، مقاومت های خوانین، ملاکین زمین و مخالفت های سران قبیله ها، توضیح نموده، از زبان امیر عبدالرحمن خان چنین بیان می دارد:

«هر روحانی، ملا و سرکرده قبیله و ده، خود را پادشاه مستقل می داند و در ۲۰۰ سالگی که سپری گردیده است، استقلال و حاکمیت این روحانیون هیچگاه شکستنده نشده است. میرهای ترکستان، میرهای هزاره، سران غلزایی قوی تر از پادشاهان بوده اند.» (صفحه ۱۲۹)

بعضی از اقوام هزاره در آغاز از امیر جدید استقبال نموده، از اعتماد بیشتر برخوردار بوده است. نسبت به «شیعه» و «سنی» موقف «نیوترال» داشته است. برخلاف این نظر «گریگوریان» می نویسند: «مذهب همچنان یک سلاح مؤثر در

قریب ۲۳ سال قبل از بر تاج و تخت نشستن امیر عبدالرحمن خان، به عنوان مثال، «فریدریش انگلز» (Friedrich Engels) در مقاله خویش در تحت عنوان «افغانستان» می نویسند: «هر دو قوم درانی و غلزایی، در دشمنی دوامدار در برابر همدیگر قرار دارند.» در رابطه با همچو اختلافات قبیله‌ای در آنزمان که تا چه حد حاد بوده است، در کتاب «گریگوریان» تحت عنوان «شکست مقاومت قومی» می خوانیم:

«لیکن امیر دور تراز درخشش تمایلات، به مبارزه طلبی قدم گذاشت، تا از اختلاف بین انگلیس و روس»، حریفان یکدیگر، به استثمار، در «جهت اهداف سیاسی قدم های دورتر بردارد. استفاده از قوه، انتقام خونی، پیوند های زنانشوئی یا ازدواج، رشوه و دسیسه، از همه در جنگ، خود کار می گرفت تا بر مقاومت اقوام غلبه حاصل کند. با تشکیل اردوی جدید، که بسرعت رشد می نمود، او علیه اقوام متعدد، مستقل و نیمه مستقل افغان، یکی پی دیگری جنگید. پیروزی های او بسادگی بدست نیامده است. به عنوان مثال بخاطر تابع ساختن قوم شنواری، با (دوازده هزار) ۱۲/۰۰۰ مرد ۲۶ روز را در بر گرفت...» (همانجا، صفحه ۱۳۲)

مؤلف در عین زمان تذکر می دهد که پادشاه با استفاده از «ازدواج های خود و هم از پسران» کوشیده است، تا مناسبات خود را با سران اقوام، روحانیون پیشرو و اعضای گروپ های «ایتتی» غیر پشتون نیز تحکیم بخشد.

نویسنده کتاب در جایی به همین الفاظ می نویسند: «او همچنان از اصول «نفاق بر انداز و حکومت کن» (divide et impera)»، پیروی نموده، از اختلافات عنعنوی، درانی و غلزایی استفاده می نمود، قیام های غلزایی ها را سرکوب می نمود، تا از شورشیان مالیه منظم استحصال نماید...» (همانجا)

همین مؤلف به ادامه می نویسد که امیر حین ادای حلف وفاداری، تکیه بر اوامر خداوندی چنین اظهار می نماید: «**بخواست خداوند، رهایی افغانستان از حملات خارجی و مزاحمت های داخلی، ادای احترام نموده، تواضع در خدمت، از طریق قرار گرفتن در مواضع مسئولیت، متکی بر افکار و روحیه فراهم آوری رفاه و سعادت برای ملت، بخاطر ترقی این مردم ...، بخاطر رفاه و ایمان راسخ به پیغمبر مقدس محمد**» رض. (صفحه ۱۳۰)

در طی مدت ۲۱ سالیکه از سلطنت امیر عبدالرحمن خان سپری گردید، دشوار ترین سالها را در مبارزه بخاطر برگشت «ثبات» در بخش امنیت داخلی کشور بوده است، زمان زیادی را مناطق مرکزی افغانستان، «هزارجات»، غزنی و پکتیکای امروزی و مناطق اقوام «شینواری» و غیره در بر گرفته است. در ده سال اول، طوریکه گزارشات و منابع مختلف علایم و «فکت» هائیرا بدست می دهد، در مناطق مرکزی، «هزارجات» برخورد متحذانه از جانب اقوام و قبیله های «هزاره» در برابر امیر جدید گزارش نیافته است. بعضی از اقوام هزاره در آغاز از امیر جدید

استقبال نموده، از اعتماد بیشتر برخوردار بوده است. نسبت به «شیعه» و «سنی» موقف «نیوترال». برخلاف این نظر «گریگوریان» می نویسد: «مذهب همچنان یک سلاح مؤثر در مبارزه سلطنت، با شیعه های نیرومند هزاره، که در سال ۱۸۸۸م به قیام دست برده بودند، بوده است. در تابع ساختن هزاره ها (۱۸۹۱م)، عبدالرحمن از افراطیون «اورتودوکس» مسلمان سنی حمایت خواست، اقدامی که برایش سازماندهی هزاران داوطلب و غازی (مبارزین راه دین) را ممکن ساخت» (صفحه ۱۳۲، «وارتان گریگوریان»). قضاوت در مورد نیازی به مطالعه دقیق تر دارد. در منابع دیگر از موقف بیطرفی یا «نیوترال» امیر عبدالرحمن خان، در رابطه با «شیعه» و «سنی» توصیف بعمل آمده است. احتمال بیشتر در آن حالت بنظر می رسد، زمانی که امیر «علیه شورشیان» و «علیه «یاغیستان»، بمنظور برقراری امنیت اقدام نموده است، که در جمله «شیعه» و «سنی» وجود داشته اند، این هم بیشتر محتمل بوده می تواند که «سنی» های افراطی، از موقع استفاده نموده باشند، بر حسب منطق «دشمن دشمن، دوست است»، برای غلبه بر «فرقه» مذهبی مخالف آنها، ازین فرصت کار گرفته و با قوای امیر پیوسته باشند. در چنین مرحله قصه های «سر چوک» و رد زبان مردم، شده باشد. چنین آوازه ها را که خارج از ذهن و اقدامات و موقف امیر بوده می توانسته است، بعداً در یادداشت های «مؤرخین» راه یافته باشد. بناً باید اسناد تحت مطالعه قرار گیرد. این نوع نتیجه گیری می تواند، در درجه حقیقت آن، ضعیف شمرده شود. اینرا هم باید از نظر دور نداشته باشیم که امیر بیشتر یک شخصیت سیاسی بوده است، و سیاسی تحلیل می نموده است. چنین حرکات مشابه در «استعمال» قبایل «درانی» «علیه «غلزائی» نیز گزارش یافته است، که شایسته مطالعات دقیق و قضاوت مسئولانه می باشد. منبع انگلیسی می نویسد که «دایکندی و دایزنگی» بیشتر متمایل بوده اند، تا به امیر عبدالرحمن بیعت کنند. امیر عملاً فروش بردگان هزاره و شیعه را متوقف ساخت «با وجود آنکه قانونی بوده است». از زمان بقدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان، بغیر از برده های «کافر»، دیگر بردگان در کابل عملاً بفروش نرسیده اند.

اما آنچه در رابطه با جریان جنگ دوم افغان و انگلیس ارتباط می گیرد، متکی بر گزارشات رسمی نام از اعتبار درست بودن بیشتر برخوردار می باشد. قبل از آنکه نسبتاً مفصلتر روی برخی از فاکت ها تماس گرفته شود، باید بدانیم که اقوام و قبیله های مسکون در نقاط مرکزی افغانستان بشمول «هزاره جات» همه در پروسه دولت نوین افغانستان موقف واحد، نداشته اند. خلاصه اینکه اگر برخی از سران «هزاره»، در صف قوای انگلیسی قرار داشته اند، برخی هم با پارتیزان های ضد انگلیسی همکاری داشته اند. در تحلیل دقیق و افشای حقایق باید، وطنپرستان اصیل در جمله برادران هزاره و صاحب قلمان آنها، بیردازند. در جایی هم، همین گزارشگر می نویسد که «هزاره ها اسلحه خوب نداشته اند.» در حاشیه حتی از خلع سلاح شدن بعضی ها نام می برد. لیکن در سالهای اخیر طوریکه می نویسد، یک تعداد تفنگ های «جدید» راه خود را از کشور های حوزه خلیج فارس به این سو یافته اند. لیکن در عین حال تذکار می یابد که در «مقایسه با همسایگان افغان آنها، از نسل جنگی نیستند، لیکن اگر صحیح رهبری شوند و یا بر اساس کینه و عداوت شیعه برضد سید افغان تحریک شوند، آنها به دشمنان مخوف مبدل خواهند شد. این امر زمانی به ثبوت رسید که هزاره ها با سلاح های خراب و با بی نظمی، مانع قوای امیر در مدت سه سال شورش و طغیان و یاغیگری گردیده بودند...» (گزارش نظامی در باره هزارجات، «جنرال ستاف هند»، چاپ، ۱۹۱۱م صفحه ۶۷)

به ادمه همین گزارشگر، می نویسد که در «احساس خود هزاره ها مصممانه با انگلیس ها، دوستانه اند، البته آنانی که بسوی افغانها بحیث دشمن می نگرند. بنابر همین ارزیابی گزارشگر می نویسد که آنها «با خشنودی حاکمیت برتانوی را خواهند پذیرفت.» (همانجا)

حال به نمونه از مداخله خارجی، از استعمار برتانوی توجه نمائیم که متصل به متن فوق می نویسد: «انتظار می رود که هر گونه کمک ای که در توان آنها باشد در صورت وقوع دوباره رویداد های خصمانه با افغانها، با ما خواهند نمودند.» (همانجا) در عین زمان متذکر می شود که از نگاه کمی «تعداد عسکر زیاد باید انتظار نداشته باشیم»، ممکن در توظیف و استفاده از آنها برای دفع دشمن، در جلوگیری از نفوذ آنها در حوزه دریای هیلمند کار گرفته شود. آنها در تپه های بلند بحیث واحد های پیاده در مناطق مسکونی یا وطنی خود شان، برتری خواهند داشت. در چهار چوب اهداف عمومی، در صورتی که خوب مجهز گردند، می توانند بحیث دسته های پیشقدم از آنها کار گرفته شود. برای کار روی سرک ها، بر قطار آهن، یا امور نظامی، هزاره ها همیشه قابل دسترسی می باشند. آنها در انجام کمالات و ترانسپورت، حاضر بوده اند زمانی که، فرقه «سر دونالد ستیوارتس» (*Sir Donald Steward's Division*) در سال ۱۸۸۰م از هزاره های غزنی طلب می نموده است. (همانجا)

یکی از مغشوشیت ها در استعمال کلمات در انزمان اینست که برتانوی ها، عساکر اجیر و محلی را که در اردوی برتانوی جذب می نموده اند، نام هند و در زمان اقامت آنها بنام افغانستان یاد می نموده اند. بناءً دقیقاً درین منبع تفکیک درست صورت نگرفته است، که کدام قوت ها یا افراد اقوام هزاره دقیق در اردوی عبدالرحمن خان شامل بوده اند. وطنپرستان افغانی خاصاً از ناحیه حقارت «ملی» زمان تسلط مستقیم و غیر مستقیم برتانوی ها، با خشم و غضب غیرقابل تحمل، دست و پا می زده اند. بنابر دلیلی درین متن از احساس حقارت ملی، تذکر بعمل آمده است، که از انقلاب فرانسه قریب یک صد سال سپری گردیده بود، احساس و مفاهیم «ملی» محتمل است که از طریق نیم قاره هند بطور مستقیم توسط روشنفکران افغانی، بخصوص توسط آنانی که با سید جمال الدین افغان که در مصر و در اروپا و منجمله فرانسه و با دانشمندان معروف چون «ارنیست رینان» (*Ernest Renan*) فرانسوی همعصر بوده است، در جامعه افغانی نیز انتقال یافته باشد.

آنچه در مقاله تحت عنوان «سید جمال الدین افغان»، که از جانب نویسنده افغان، محترم ولی احمد نوری بدست نشر سپرده شده است، می توان دید: «در سالهای ۱۸۷۱م و ۱۸۷۹م در سرزمین مصر، سید با صراحت تمام گفت: «آنچه ملتی را از ملت دیگر متمایز می سازد زبان و لغت آن است. ملل عربی پیش از آنکه پیرو دین و مذهبی باشند (عرب) استند و این امریست روشن که نیازی به دلیل و برهان ندارد.» این اظهارات نشان می هد که سید جمال الدین افغان، از جمله برجسته ترین شخصیت هایی شمرده می شود، که دید روشن از انکشافات وقت، بخصوص پس از انقلاب فرانسه داشته است. تعریفی که از ملت داشته است، در آنزمان یکی از طرز دید ها بوده است. در آنوقت اروپا بعضاً زبان را همچو برجسته نمی ساخته اند. در تأریخ جمعیت ها بی هم و جود داشته اند که چه در نتیجه مهاجرت و یا عوامل دیگر زبان آنها بمثابة جز فرهنگ تغییر یافته است.

در بعضی از تعاریف علما که از «ملت» نموده اند، زبان را در تعریف شامل نساخته اند. نمونه بارز در حال حاضر کشور سوئیس است. اتباع آنرا سوئسی می نامند، در حالیکه درین کشور زبان های متعدد وجود دارد. در بعضی

کشورها. بعداً بمرور زمان، نقش زبان های غنی در جمعیت های با فرهنگ «پیشرو» و رهبری کننده شناخته شده، البته نظرات و تعاریف دیگری هم در آنزمان، بخصوص نقش لسان در تعریف ملت وجود داشته است. در بخش های قبلی، تعاریف متعدد، علماً نقل گردیده است. آنچه از جوامع اروپایی آموخته ایم، در نزد آنها، تساوی حقوق و تساوی مکلفیت هر فرد در برابر قوانین دولتی است. همین که در تحت کنترل یک دولت و در یک قلمرو برضایت خود بسر می برند، اینکه با چه زبان و یا با چه مجموعه از زبان ها، زندگی دارند، ممانعت در مسیر «ملت شدن» را بوجود نمی آورد. اما چه نوع ملت؟

از جانب دیگر، با وجود آنکه در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان، در ساحات مختلف، چون اداری، قانونگذاری و غیره، در پهلوی تلاش بخاطر تأمین امنیت و برقراری ثبات، اقداماتی پراکنده صورت گرفته است که در جمله نوع اقدامات تجدد نیز شامل بوده است، اما این دو فکتور یعنی محدودیت در سیاست خارجی و بی ثباتی و بحران سیاسی داخلی، مانع رشد لازم پروسه تجدد شمرده شده است. چنین بر می آید که درین مرحله هم، صنعتی شدن کشور نیز با قوت آغاز خود را نمی یابد.

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!